پنج خاطره از صالح

افشار، ایرج

چنین مصرانه دفاع میکرد،زیرا بودند سفرائی که وقتی با تلگراف رمز بمرکز احضار میشدند در پاسخ جواب میدادند و متعذر میگردیدند باینکه(تلگراف رمز کشف‏ نمیشود!)و از این ستون به آن ستون میکردند بلکه فرجی حاصل شود تا کابینه سقوط کند و بنحوی ابقاء گردند؟چنانکه در وقایع 30 تیر 1331 پس از چند روز حکومت‏ قوام السلطنه با همین روش کج‏دار و مریز چند نفری از سفرای کبار در مقام خود باقی ماندند!این اصرار مرحوم صالح برای استعفا از آن مقام که فراوان خواهان داشت‏ و حتی قبل از اینکه استعفا قبول شود محل خدمت را ترک گوید بنظر حقیر یکی از صفات‏ ممتاز و بارز و حاکی از مردانگی و آزادمنشی و بی‏نیازی آن بزرگوار است.

ضمنا در آن جلسه که افتخار زیارتش را داشتم به نکته‏ای اشاره کرد که برای اولین‏ بار شنیدم و برای من بسیار جالب بود و تازگی داشت شاید هم برای خوانندگان ارجمند آن مجله نیز خالی از فایده نباشد.

در موضوع طرح شکایت دولت انگلیس علیه دولت ایران بدنبال ملی کردن نفت‏ در شورای امنیت سازمان ملل متحد،صالح اظهار داشت که مرحوم دکتر مصدق آنقدر بدبین شده بود که حتی مدارک مهم را که بایستی قبلا بمن میداد تا در فرصت مناسب‏ ترجمه کنم در کیف مخصوص خود میگذارد و در آنرا قفل میکرد و کلیدش را در جای امنی نزد خود نگاه میداشت و هنگام مذاکرات داغ شورای امنیت ناگهان بنابر موقع یکی از دستورات تلگرافی وزیر وقت کشور دوران رضا شاه را از کیف مذکور بیرون آورد و بمن تکلیف کرد همین الساعه ترجمهء آنرا بخوان تا همگی بفهمند مجلسی‏ که قرارداد تمدید امتیاز نفت جنوب را بانگلیس‏ها تصویب نمود چقدر نمایشی بود، و بدانند اینها نمایندگان واقعی ملت نبودند و اضافه کرد البته بساکن این عمل، کار آسانی نبود ولی ارتجالا ترجمه مفاد تلگرافات را بانگلیسی در شورای امنیت‏ می‏خواندم و این موضوع یکی از اسناد و مدارک مهمی بود که حقانیت ایران را در این‏ مبارزه عظیم ثابت کرد.

-5- پنج خاطره از صالح

برایم حکایت کرد که در یکی از روزهای فصل توت با وزیرمختار امریکا به‏ دزاشوب رفته بودیم.وزیرمختار به بالای درخت توتی کنار جاده رفته بود و توت‏ می‏چید و می‏خورد-درین هنگام احمد شاه که با اتوموبیل می‏گذشت چون متوجه وزیر مختار شد،اتوموبیل را نگاه داشت تا نگاه کند.وزیرمختار هم متوجه شد و سلام کرد. احمد شاه گفت آقای وزیرمختار خوب بود دیگری را بالای درخت می‏کردید.می‏خواست‏ بگوید که شأن وزیرمختاری را نگاه نداشته‏اید زیرا اطلاعی از طرز زندگی رجال امریکائی‏ نداشت.

\*\*\*

برایم حکایت کرد که پس از شهریور روزی به دیدن میرزا جهانگیر خان وزیری‏تبار خویش خودم پیشکار وثوق الدوله رفتم.وثوق الدوله کنار استخر در باغ نشسته بود. وقتی من خواستم خارج شوم مرا که از زمانی که منشی‏گری سفارت آمریکا را داشتم‏ و در قضایای قرارداد مترجم سفارت بودم می‏شناخت صدا زد.رفتم و سلام کردم.صحبتها به قرارداد کشید.گفتم چه شد که آن قرارداد را بستید درحالی‏که همه ملیون و وطنخواهان‏ مخالف بودند.گفت اگر یک قدرتی خارجی از دولت ایران در آن رزوگار حمایت‏ می‏کرد ایران لا محال به حکومت مستبده تبدیل می‏شد و من که در راه به دست آمدن‏ مشروطیت رنج برده بودم موافق تغییر سیستم حکومت نبودم و می‏خواستم از راه آن‏ قرارداد به نتیجه برسم.

\*\*\* برایم حکایت کرد که دکتر مصدق توسط سفارت ایران در واشنگتن دستور داده‏ بوکه با اطلاع وزارت امور خارجه دو اطاق در بیمارستانی در نیویورک برای او بگیرند تا به محض ورود از فرودگاه به آنجا برود.وزارت خارجه امریکا پس از اطلاع به سفیر خود در طهران دستور می‏دهد که با مصدق مذاکره کند که این وضع صورت خوشی‏ در اذهان امریکائیها ندارد و مردم امریکا می‏گویند نخست‏وزیر مریض چگونه می‏تواند در جلسات شورای امنیت شرکت کند و مدافع حقوق ملتش باشد.سفیر امریکا مطلب را با من که رئیس کمیسیون نفت بودم و قرار بود با مصدق همراه باشم در میان نهاد و گفت اقدام‏ رسمی نکرده‏ام و بهتر دیدم که شما بطور خصوصی با مصدق صحبت کنید.صالح گفت‏ با مصدق مطلب را در میان گذاشتم و استدلال امریکائیها را گفتم.گفت خیر به همان‏ بیمارستان می‏روم و از ایران هم دفاع می‏کنم.امریکائیها میزانهایی برای خودشان دارند و من آنچه می‏کنم باید در نظر مردم ایران درست باشد،می‏گفت در طیاره هم که نشستیم‏ بیشتر ایام دراز کشیده بود.یکی از خبرنگاران خارجی که همراهمان بود پیش من آمد و گفت این رهبر مریض شما چطوری می‏خواهد آنجا حرف بزند!

\*\*\* برایم حکایت کرد روزی که قرار بود مصدق در شورای امنیت نطق خود را بخواند با لباس مرتب و نهایت استقامت و سلامت سخنرانی کرد و بر جای خود نشست. من که پهلوی او نشسته بودم گاهی پایم زیر میز روپوش‏دار به جسمی می‏خورد که‏ نمی‏فهمیدم چیست.به محض اینکه جلسه تمام شد کلهء یک امریکایی با دوربین از زیر میز درآمد و با عصبانیتی گفت پس چرا رئیستان غش نکرد!گفتم چرا غش بکند.گفت‏ برای اینکه مدتها زیر این میز قایم شده بودم که وقتی بر زمین می‏افتد فقط من بتوانم‏ ازو عکس بردارم و عکسم را هزارها دلار بفروشم.